

شاهنامه و فرهنگ نویسی فارسی

ابوالفضل خطیبی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی)

چکیده: کاتبان — و نیز خوانندگان — شاهنامه در هزار سال گذشته بیت‌های بسیاری بدان افزوده و یا واژه‌ها و ترکیبات آن را تغییر داده‌اند و این بیت‌های الحاقی و واژه‌های افزوده کاتبان به نام فردوسی در همه فرهنگ‌های فارسی که در صد سال گذشته مدون شده‌اند، دیده می‌شود. فرهنگ‌نویسان گذشته با مراجعه به چاپ‌های متعدد غیرتحقیقی و غیرانتقادی و مغلوطن شاهنامه، کوشیده‌اند همه بیت‌های اصلی و الحاقی این کتاب ارجمند را به عنوان شاهد لغات و ترکیبات فارسی درج کنند. در این مقاله نشان داده شده است که در تدوین «فرهنگ جامع زبان فارسی» — به‌ویژه اگر تاریخچه کاربرد واژه‌ها و ترکیبات نیز در نظر گرفته شود — استناد به بیت‌های الحاقی شاهنامه به نادرستی‌های متعدد در نتایج تحقیق می‌انجامد. مثلاً هر شش بیتی که در شاهد معانی مختلف واژه آسیب در فرهنگ‌های فارسی از شاهنامه نقل شده یا الحاقی‌اند یا در آنها این واژه در هیچ یک از نسخه‌ها نیست. به نظر نگارنده، امروزه شایسته است در تدوین «فرهنگ جامع زبان فارسی»، با استناد به تصحیح انتقادی — تحقیقی جلال خالقی مطلق از شاهنامه و استخراج معانی واژه‌ها و ترکیبات از بیت‌های اصیل آن، تصویر دقیق‌تری از کاربرد واژه‌های فارسی به دست دهیم. البته بیت‌های منقول از شاهنامه در فرهنگ‌های قدیمی چون لغت فرس، که در هیچ یک از نسخه‌های شاهنامه باقی نمانده است، نباید فراموش شود. در ادامه این جستار برخی از واژه‌ها و ترکیبات گاه بحث‌انگیز شاهنامه مانند «آسیب سیمب»، «مرّه» و «آسوده» بررسی شده است.

شاهنامه گنجینه عظیمی است از واژه‌ها و ترکیبات زبان فارسی که از دیرباز تأثیر به‌سزایی در غنای زبان مادری ما داشته است. از این رو، از همان قرن پنجم هجری تا کنون، فرهنگ‌نویسان فارسی از شاهنامه فراوان بهره برده‌اند. در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم هجری، با تألیف معجم شاهنامه، به قلم شریف دفترخان، نخستین فرهنگ اختصاصی شاهنامه - و اساساً نخستین فرهنگ تخصصی یک کتاب فارسی - راه برای فرهنگ‌های کامل‌تر شاهنامه هموار شد تا اینکه در ۱۹۳۵م فرهنگ شاهنامه به همت فريتس ولف مدون شد. (برای بررسی همه فرهنگ‌های شاهنامه از آغاز تا امروز - خطیبی ۱۳۷۹)

در دوران معاصر نخستین بار علامه دهخدا، به هنگام تدوین لغت‌نامه، سرتاسر شاهنامه را خواند و واژه‌ها و ترکیبات آن را بیرون کشید و همراه با معانی آنها در فرهنگ عظیم خود گنجاند؛ و، پس از او، همه فرهنگ‌نویسان بعدی به‌ویژه دکتر معین در فرهنگ فارسی و دکتر حسن انوری در فرهنگ بزرگ سخن از خوان پر نعمت او بهره بردند. در مورد استفاده از شاهنامه در فرهنگ‌های فارسی، دو پرسش اساسی وجود دارد که آنها را در ذیل مطرح می‌کنیم و با ذکر نمونه‌هایی می‌کوشیم برای هر یک پاسخی قانع‌کننده بیاوریم:

۱. می‌دانیم از شاهنامه تصحیحات و چاپ‌های متعددی در دست است که چه در مورد شمار بیت‌ها و چه ضبط کلمات و ترکیبات تفاوت‌های نمایانی با یکدیگر دارند؛ پس در تألیف فرهنگی جامع برای زبان فارسی از چه تصحیح و چاپی باید بهره برد؟

۲. در مورد واژه‌ها و ترکیبات بیت‌هایی که در فرهنگ‌های قدیم و جدید آمده ولی آن بیت‌ها در هیچ یک از چاپ‌های شاهنامه باقی نمانده‌اند، چه باید کرد؟

ما نمی‌دانیم مرحوم دهخدا از چه چاپی از شاهنامه بهره برده است (شاید بیشترین بهره را از چاپ ژول مول برده باشد)، ولی این نکته روشن است که بسیاری از ابیات منقول از شاهنامه در لغت‌نامه در هیچ یک از چاپ‌های موجود شاهنامه نیست. شاید دهخدا این بیت‌ها را از برخی چاپ‌های سنگی یا فرهنگ‌های فارسی نقل کرده باشد. در فرهنگ بزرگ سخن، واژه‌ها و ترکیبات شاهنامه، معنی آنها و بیت‌های شاهد عمدتاً از لغت‌نامه گرفته شده، ولی نشانی بیت‌ها به چاپ‌های موجود شاهنامه داده شده‌اند. گویا بدین ترتیب عمل کرده‌اند که از طریق کشف الابیات شاهنامه (به کوشش محمد دبیرسیاقی) بیت‌های شاهد

را یافته و آنها را نخست به چاپ مسکو و، اگر بیتی در چاپ مسکو نبود، به چاپ‌های دیگر، یعنی ژول مول و به‌ویژه به چاپ دبیرسیاقی که کشف‌الایات براساس آن تنظیم شده، ارجاع داده‌اند. چنانچه بیتی در هیچ یک از چاپ‌های شاهنامه نبوده، به خود لغت‌نامه ارجاع شده است. ولی گاهی در تغییر ارجاعات لغزش‌هایی رخ داده است؛ مثلاً، در فرهنگ بزرگ سخن، براساس لغت‌نامه ذیل پا[ی] کار به معنی «عامل و کارگزار» بیت زیر را درست به همین شکل شاهد آورده‌اند:

دروغ آن که بی‌رنگ و زشت است و خوار چه بر نابه‌کار و چه بر شهریار

در لغت‌نامه، بدیهی است که به جای «نابه‌کار» «پایکار» بوده، ولی هنگامی که خواسته‌اند به چاپ دبیرسیاقی ارجاع دهند (فردوسی ۳، ۲۰۹۰) بیت را براساس آن چاپ، که ضبط «نابه‌کار» را داشته است، درج کرده‌اند. بنابراین هم در فرهنگ بزرگ سخن هم در لغت‌نامه فارسی – که این یکی در آغاز کار خود است – کوشش شده است که همه واژه‌ها و ترکیبات شاهنامه و بیت‌های آن را، ولو آنکه الحاقی باشد، از هر چاپ و منبعی بیاورند.

تا پیش از انتشار همه مجلدات تصحیح انتقادی جلال خالقی مطلق، یعنی پیش از سال ۱۳۸۶، فرهنگ‌نویسان فارسی چاره‌ای نداشتند که به چاپ‌های مختلف مراجعه کنند و به یک تصحیح اتکا نکنند. نگارنده در جای دیگر (خطیبی ۱۳۸۶) نشان داده است که بسیاری از بیت‌های قطعاً اصلی و به‌ویژه ابیات دربردارنده واژه‌های کهن در چاپ معروف ژول مول هست که در چاپ معروف تر مسکو نیست و به‌عکس. زیرا ژول مول نسخه‌ای از شاهنامه را اساس کار خود قرار داده (پاریس ۸۴۴ق) که از جمله نسخه‌های اساس چاپ مسکو نیست و، از آن سو، در چاپ مسکو، از کهن‌ترین نسخه کامل شاهنامه (موزه بریتانیا ۶۷۵ق) و برخی نسخه‌های دیگر استفاده شده که ژول مول از آنها بی‌خبر بوده است، ولی خالقی مطلق از غالب قریب به اتفاق نسخه‌های قدیمی و معتبر مبنای کار مصححان پیشین شاهنامه و نیز از نسخه‌های قدیمی و معتبری که هیچ یک از مصححان از آن استفاده نکرده‌اند – به‌ویژه کهن‌ترین نسخه بازمانده، یعنی نسخه فلورانس ۶۱۴ق – بهره برده است. بنابراین امروزه فرهنگ‌نویسان فارسی می‌توانند به این تصحیح انتقادی، که همه محاسن تصحیحات پیشین را دارا و از معایب آنها عاری است، اعتماد کنند، ولی

(۱) شماره صفحه این ارجاع نیز اشتباه و به جای آن شماره ۲۱۲۸ درست است.

این اعتماد بدین معنی نیست که هر بیت یا واژه یا ترکیبی که در این تصحیح نباشد الزاماً از آن فردوسی نیست و نباید در فرهنگ درج شود. در فرهنگ‌ها، به ویژه لغت فرس اسدی طوسی و برخی متون فارسی، بیت‌هایی از شاهنامه نقل شده که در هیچ یک از تصحیحات و چاپ‌های شاهنامه دیده نمی‌شوند و هرگاه دلایل و شواهد قانع‌کننده‌ای بر الحاقی بودن آنها در دست نباشد، آن بیت‌ها را باید اصلی شمرد. چه بسا ممکن است بیت منقول در فرهنگ‌ها و متون فارسی با اختلاف‌هایی در ضبط برخی واژه‌ها یا ترکیبات، در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه باشد که در این صورت نیز فرهنگ‌نویس نباید این ضبط‌ها را به سادگی کنار بگذارد. در زیر، با ذکر مثال‌هایی نظر خود را روشن‌تر بیان می‌کنیم.

۱. در لغت‌نامه دهخدا و لغت‌نامه فارسی، ذیل «اژدها» بیت زیر شاهد آمده است:

زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به

این بیت موهن در هیچ یک از نسخه‌های قدیمی و معتبر شاهنامه و طبعاً در چاپ خالقی مطلق نیست. بنابراین امروزه شایسته نیست این شاهد آن هم به نام شاعر بزرگی چون فردوسی در فرهنگ‌های فارسی درج شود. (برای دلایل و شواهد الحاقی بودن آن بیت ← خطیبی ۱۳۸۶)

۲. در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن ذیل «ناپاک‌زاده» بیت زیر به نام فردوسی شاهد آمده است:

ز ناپاک‌زاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردد سپید

این بیت از جمله بیت‌های هجوتامه منسوب به فردوسی درباره محمود غزنوی است که، گذشته از چند بیت و تکه‌هایی از بیت‌هایی که سراینده نامعلومی آنها را از خود متن شاهنامه گزینش کرده است، بقیه از فردوسی نیست و امروزه کمتر کسی آنها را سروده فردوسی می‌داند.^۲ به ویژه با توجه به زبان پاک و به دور از دشنام و ناسزای فردوسی، این بیت نمی‌تواند سروده او باشد. نکته جالب این‌که پیکره گروه فرهنگ‌نویسی به ما می‌گوید واژه «ناپاک‌زاده» تا پیش از قرن ششم در متون فارسی به کار نرفته است^۳ و

۲) درباره نادرستی انتساب هجوتامه به فردوسی، به ویژه ← شیرانی ۱۳۶۹، ص ۱۵۱-۱۶۰.

۳) گویا کهن‌ترین متنی که این واژه در آن به کار رفته است، کتاب النقص تألیف عبدالجلیل رازی (ص ۴۲۶، ۴۴۷) در قرن ششم هجری است.

ترکیب کنایی مصراع دوم (که زنگی به شستن نگردد سپید) هم گویا در متون معاصر فردوسی و پیش از آن کاربرد نداشته است.^۴

۳. در فرهنگ بزرگ سخن، ذیل واژه «ناپاک» در معنی شماره ۸ نوشته شده است: «حیله‌گر» و دو بیت زیر، اولی از اسدی طوسی و دومی از فردوسی، به عنوان شاهد آمده است:

خداوند رز تند و ناپاک بود به ده کهد و خویش ضحاک بود

یکی دیو جنگیش گویند هست گه رزم ناپاک و با زور دست

در مورد بیت فردوسی در چاپ خالقی مطلق (یکم ۹۵۶/۱۴۸) به جای «ناپاک»، به درستی «ناباک» به معنی «بی ترس و بی باک و گستاخ» آمده است و در مورد بیت اولی هم همین ضبط و معنی صادق است. بنابراین دست‌کم در شاهنامه واژه «ناپاک» به معنی «حیله‌گر» به کار نرفته است.

۴. در لغت‌نامه دهخدا – و نیز لغت‌نامه فارسی – ذیل «آتش» ترکیب «آتش از آب ندانستن» آمده است به معنی «عظیم متهور و بی باک بودن» و بیت زیر از فردوسی در شاهد آن آمده است:

یکی شهریار است افراسیاب که آتش همانا نداند ز آب

در تصحیح خالقی مطلق، مصراع دوم این بیت – با تفاوت‌های اندکی در جزئیات – چنین است: «که آتش همان بد شناسد از آب» و ضبط بالا در هیچ یک از نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی نیست (سرم ۲۱۶۱/۲۳۷). از این رو، با توجه به پیکره‌گروه فرهنگ‌نویسی به احتمال فراوان نه فردوسی و نه هیچ شاعر یا نویسنده دیگری عبارت کنایی «آتش از آب ندانستن» را اساساً بدین معنی به کار نبرده است. این عبارت شاید زاده ذهن کاتب متأخری باشد که بدون توجه به روال داستان آن را خودسرانه به جای

(۴) گلستان، ص ۱۴۶: نصیحت کن مرا چندان که خواهی که نتوان شستن از زنگی سیاهی
البته مضمونی مشابه پیش از سعدی در لیلی و مجنون نظامی (ص ۱۹۴) در بیت زیر به کار رفته است:
ناسود ز چاره بازجستن زنگی ختنی نشد به شستن
همچنین در ویس و رامین، ص ۲۴۱:
شود شسته ز جانت این تباهی گر از زنگی شود شسته سیاهی

سخن استوار فردوسی نشانده است. خالقی مطلق (۱۳۸۵، ص ۶۹) در شرح این بیت نوشته است «افراسیاب پادشاهی است (که خشم چنان چشم خرد او را می‌بندد) که آتش و آب را از یکدیگر باز نمی‌شناسد (و شتاب زده دست به کار می‌زند). 'چیزی را از چیزی بد شناختن' یعنی 'میان آن دو تفاوت را ندانستن'» چنان‌که ملاحظه می‌شود این ترکیب در فرهنگ‌ها هم به خطا ضبط شده و هم نادرست معنی شده است. در بیت‌های قبل گفته شده است که خاقان چین - هم‌پیمان افراسیاب - از سپاه ایران به وحشت می‌افتد و فرستاده‌ای را نزد رستم می‌فرستد و پیغام می‌دهد که هیچ یک از دو طرف از جنگ بهره‌ای نمی‌برد و از او درخواست آشتی می‌کند. به دو بیتی که پس از بیت مورد بحث آمده است توجه فرمایید:

جهانی برین‌گونه کرد انجمن بد آورد از این رزم بر خویشان
کسی نیست بی‌آز و بی‌نام و ننگ همان آشتی بهتر آید ز جنگ

با توجه به این دو بیت، چگونه ممکن است، در بیت مورد بحث، خاقان از افراسیاب، آن هم با چنان عبارت غلوآمیزی، تمجید کرده باشد؟! بر فرض هم عبارت کنایی «آتش از آب ندانستن» اصلی باشد، باز معنی درست آن همان است که خالقی آورده است.

بدین ترتیب فهرست بیت‌های الحاقی شاهنامه را در فرهنگ‌های موجود فارسی می‌توان تا صدها بیت ادامه داد. بنا به محاسبه جلال خالقی مطلق (۱۳۷۲، ص ۱۲۸، ۱۶۵-۱۶۶)، در دفتر یکم تصحیح او، از آغاز شاهنامه تا پایان پادشاهی کیقباد، نزدیک به هزار بیت الحاقی در چاپ‌های ژول مول و بروخیم پراکنده‌اند و همین بیت‌ها در فرهنگ‌های فارسی نیز دیده می‌شوند. از این رو هیچ یک از فرهنگ‌های موجود فارسی تصویر روشنی از واژه‌ها و ترکیبات شاهنامه به دست نمی‌دهند. پس چه باید کرد؟

شاید برخی بگویند وظیفه فرهنگ‌نویس این است که کاربرد و معنی واژه‌ها و ترکیبات را در شواهد نشان دهد. پس چه اهمیتی دارد که بیت‌های شاهد را فردوسی گفته باشد یا کس دیگری. آری این نظر شاید در مورد فرهنگی مشتمل بر واژه‌ها و ترکیبات متداول در عصر خود فرهنگ‌نویس درست باشد ولی در مورد فرهنگ‌های تاریخی یا نیمه‌تاریخی، چنانچه نام نویسنده یا شاعری در پای شاهی درج شده باشد، خواننده حق دارد تصور کند که آن واژه یا ترکیب با آن معنی در عصر نویسنده یا شاعر

مورد نظر به کار می‌رفته است و در مورد شاهنامه انبوه بیت‌های الحاقی در فرهنگ‌ها چه بسا به سوءبرداشت‌ها و نادرستی‌هایی در نتایج تحقیق محققانی می‌انجامد که به این فرهنگ‌ها مراجعه می‌کنند. بنابراین امروزه فرهنگ‌نویسی که متون زبان فارسی را اساس کار خود قرار می‌دهد شایسته است دقیق‌ترین متن انتقادی شاهنامه را که، چنان‌که گفته شد، تصحیح خالقی مطلق بر پایه ۱۶ نسخه از کهن‌ترین و معتبرترین نسخه‌هاست، اساس کار خود قرار دهد و شایسته نیست که فرهنگ‌نویس به بیت‌های الحاقی شاهنامه آن هم با ذکر نام فردوسی استناد کند. تصحیح خالقی مطلق از میان تصحیحات موجود نزدیک‌ترین متن به متن اصلی فردوسی است و نه خود مصحح و نه دیگران هیچ کس ادعا نکرده است که این متن اصلی فردوسی است، ولی نمی‌توان با استناد به این دلیل، که امروزه متن اصلی را در دست نداریم، از انبوه بیت‌های الحاقی در تألیف فرهنگ‌های فارسی استفاده کنیم. ما در تألیف «فرهنگ جامع زبان فارسی» در فرهنگستان زبان و ادب فارسی که فرهنگی است تاریخی به بیت‌های الحاقی شاهنامه استناد نخواهیم کرد، زیرا واژه‌ها و ترکیبات به کاررفته در این بیت‌ها و معنی و کاربرد آنها معرّف زبان فارسی در زمان فردوسی نیست. در این میان، حتی اگر برخی بیت‌های اصلی نیز – که به هر دلیلی در چاپ خالقی مطلق نباشد – در میان بیت‌های الحاقی نادیده گرفته شوند و در فرهنگ جامع زبان فارسی بدان استناد نگردد، بهتر از آن است که به بهای حفظ این بیت‌ها انبوه بیت‌های الحاقی را به این فرهنگ سرازیر کنیم. البته فرهنگ‌نویسانی که می‌خواهند براساس متون فارسی فرهنگی غیرتاریخی تألیف کنند، چنانچه بخواهند از بیت‌های الحاقی استفاده کنند، بهتر است، در ارجاع به شواهد، بنویسند منسوب به فردوسی، تا این گونه بیت‌ها از بیت‌های اصلی متمایز شوند.

گفتیم نمی‌توان ادعا کرد که متن انتقادی خالقی مطلق از شاهنامه متن اصلی فردوسی است و از این رو محتمل است که برخی ضبط‌های واژه‌ها، که در میان نسخه‌بدل‌ها وجود دارد، اصلی باشند؛ کم‌اینکه خالقی مطلق نیز در یادداشت‌های خود به احتمال درستی برخی ضبط‌های نسخه‌بدل‌ها اشاره کرده و در واژه‌نامه پایان یادداشت‌ها نیز شماری از آنها را درج کرده است. این ضبط‌ها و شواهد آنها را نیز می‌توان در فرهنگ فارسی گنجاند.

به منظور ارائه تصویر روشن‌تری از بیت‌های الحاقی شاهنامه در فرهنگ‌های فارسی، واژه «آسیب» را از لغت‌نامه فارسی برگزیدیم و همه بیت‌های منقول از این فرهنگ را ذیل معانی مختلف این واژه استخراج کردیم که آنها را در زیر می‌آوریم و سپس دربارهٔ اصالت آنها به بحث می‌پردازیم:

۱. ســـــر بادبان‌ها برآمد بر اوج / بجنید کشتی ز آسیب موج (فردوسی، لغت‌نامه)
۲. ســـــواری پدید آمد اندر نبرد / کز آسیب اسبش جهان شد به درد (فردوسی، لغت‌نامه)
۳. هـــــمان گـــــرد بررفت مانند دود / ز آسیب رخساره مه شخود (۵۶۱/۱۲b)
۴. ســـــپهدار هـــــندوستان شاد گشت / کز آسیب اسکندر آزاد گشت (۳۷۶/۲۰)
۵. ز آسیب شـــــیران پـــــولادچنگ / دریده دل شیر و چرم پلنگ (۱۱۸/۱۱)
۶. دلش بـــــاد شادان و تاجش بـــــلند / تنش دور از آسیب و جان از گزند (۴۳۴۷/۱۵)

جالب اینجاست که هیچ یک از بیت‌های بالا با این ضبط‌ها در نسخه‌های کهن و معتبر مبنای تصحیح دکتر خالقی مطلق دیده نمی‌شوند و بنابراین سروده فردوسی نیستند. دو بیت نخست حتی در چاپ‌هایی چون ژول مول، بروخیم و دبیرسیاقی نیست، به‌ویژه چاپ آخری که فراوان‌ترین بیت‌های الحاقی را دربر دارد؛ و از این رو مؤلفان لغت‌نامه فارسی ناچار شده‌اند که به خود لغت‌نامه دهخدا ارجاع دهند. بیت‌های شماره ۳ تا ۵، چنان‌که از ارجاع آنها پیداست، در چاپ دبیرسیاقی آمده‌اند. بیت چهارم در چاپ خالقی مطلق – امید سالار (ششم ۳۳۱/۲۷) نیز هست، منتها در مصراع دوم به جای «کز آسیب»، «که از رنج» ضبط شده است. ارجاع بیت ۶ با این ضبط اشتباه است، زیرا مصراع دوم این بیت با این ارجاع به چاپ دبیرسیاقی و نیز خالقی مطلق (پنجم ۱۶۷۱/۴۳۸) چنین است: «به گردن بداندیش او را کمند»، ولی ضبط مزبور در چاپ ژول مول (۴۰۶۷/۱۵) دیده می‌شود. گویا مؤلفان لغت‌نامه فارسی این بیت را در لغت‌نامه دهخدا ذیل آسیب دیده، سپس آن را در چاپ دبیرسیاقی یافته و ارجاع آن را نوشته‌اند، ولی توجه نکرده‌اند که در این بیت اصلاً واژه آسیب نیست. البته واژه آسیب در شاهنامه تصحیح خالقی مطلق در سه ترکیب «آسیب چیزی دیدن»، «آسیب آمدن» و ترکیب بحث‌انگیز «آسیب سیب» – که در ادامه این جستار به تفصیل دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت – به کار رفته است. پیکره گروه فرهنگ‌نویسی به ما می‌گوید که این واژه در کهن‌ترین متون فارسی یا نیامده یا کم به کار

رفته است، ولی از قرن پنجم و ششم هجری به بعد کاربرد آن به تدریج افزایش یافته است. به همین سبب این واژه در شاهنامه کم به کار رفته، ولی در بیت‌های الحاقی که در قرن‌های بعدی سروده شده‌اند بیشتر دیده می‌شود، یا اینکه – چنان‌که در بیت ۴ دیدیم – کاتبان آن را به جای واژه‌های دیگر شاهنامه نشانده‌اند.

در زیر، ضمن بحث درباره برخی واژه‌ها و ترکیبات دیگر شاهنامه، به برخی دیگر از کاستی‌های فرهنگ‌های فارسی در استفاده از شاهنامه اشاره می‌شود.

آزاده‌خو

برزوی (برزویه) طبیب، هنگامی که کتاب کلیل و دمنه را از هند به ایران می‌آورد، از خسرو انوشیروان تقاضا می‌کند که، به فرمان شاه، بزرگمهر بابی درباره او بنویسد تا در آغاز کتاب قرار دهد و در پاسخ:

بدو گفت شاه این بزرگ آرزوست بر اندازۀ مرد آزاده‌خوست
ولیکن به رنج تو اندرخور است سخن گرچه از پایگه برتر است

(هفتم ۳۴۹۴-۳۴۹۵)

می‌گوید این آرزو بزرگ است و در حدّ و اندازه مردی است آزاده‌خو که چنین درخواستی را از شاه بکند. در اینجا به احتمال فراوان مراد از آزاده‌خو معنی لغوی آن (وارسته و نجیب) نیست. اگر چنین می‌بود، لفظ ولیکن در بیت بعدی این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که برزوی آزاده‌خو (در معنی لغوی آن) نیست؛ به نظر می‌رسد صفت آزاده‌خوی اشاره دارد به طبقه آزادان یا نجبای درجه دوم در زمان ساسانیان که پس از واسپوهان (شاهزادگان و افراد خاندان سلطنتی و خواص و درباریان) و وزرگان (بزرگان) از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند که طبقات دیگر نداشتند. در شاهنامه همه جا آزاده‌خوی صفتی است که در مورد پادشاهان (هفتم ۱۷۹/۴۶)، پهلوانان طراز اول، چون بیژن (سوم ۱۰۵۹/۳۸۱)، اسپهبدانی که به حکمرانی ولایات منصوب می‌شدند (هشتم ۲۲۵/۳۴۱) و شه‌بانوان (یکم ۲۶۲/۱۰۶) به کار رفته است. می‌گوید: چنانچه کسی از طبقه آزادان از شاه درخواست می‌کرد که وزیر (بزرگمهر) بزرگ بابی در شرح حال او بنویسد تا در آغاز کتابش بگذارد، پذیرفته می‌شد؛ ولی ظاهراً برزوی در زمره طبقه پزشکان و پایین‌تر از

طبقه آزادان بوده که نوشین‌روان نخست در برآورده کردن آرزوی او تردید می‌کند. کاربرد واژه پایگه در بیت بعدی گمان ما را که برزوی به لحاظ طبقه اجتماعی فروتر از طبقه‌ای بود که آن امتیاز ویژه بدو تعلق می‌گرفت تقویت می‌کند. در این بیت می‌گوید: گرچه این آرزو و درخواست فراتر از پایگاه توس، ولی کار تو چنان ارزشمند است که شایسته است آرزوی تو برآورده شود.

آز و نیاز

ز نیکی و از مردم بدکنش	بپرسید از راد و خردک‌منش
دو دیووند بدگوهر و دیرساز	چنین داد پاسخ که آز و نیاز
بدان دیو او بازگردد به خوی	هر آن کس که بیشی کند آرزوی
گزینی بدین خاک آگنده گنج	وگر سفلگی برگزینی و رنج
که هر دو به یک خو گرایند باز	چو بیچاره دیوی شوی پرنیاز

(هفتم ۴۱۲/۳۹۵۷-۳۹۶۱)

در این بیت‌ها از دو دیو آز و نیاز سخن گفته شده است. آز، پهلوی: āz، اوستایی: āzi از ریشه āz به معنی «آرزو داشتن و خواستن» (Bartholomae, 228)، به‌ویژه در کیش‌های زروانی و مانوی، از دیوان نیرومند، در جبهه اهریمن و سپهسالار اوست. معنی اصلی آز «حرص و طمع و ولع» است و در بیشتر موارد نتیجه سوءاستفاده از نیازهای طبیعی آدمی است. آز دشمن چهر: «طبیعت یا گوهر، نظم طبیعی» و دشمن خرد یا «نظم عقلانی و منطقی» موجود در آدمی است. در باور زروانی، زروان آز را به اهریمن داد و خرد را به اورمزد. آز افراط و تفریط است و مخالف میانه‌روی و اعتدال. در متون پهلوی، آز دشمن فره است و بدو می‌تازد (دینکرد، چاپ مَدَن ۳/۴۲، منقول در zaehner, p. 173-174). آز مقابل خرسندی (قناعت) است (مینوی خرد ۳۵/۱۵). در متنی زروانی آمده است که آز به سه صورت تجلی می‌یابد: یکی چهری (طبیعی) که نیاز آدمی به غذا خوردن است و به گرسنگی و تشنگی تقسیم می‌شود؛ دوم بی‌چهری یا ورن که تمایل آدمی به همخوابگی است و به «ریزا» و «پذیرا» (دفع و جذب) تقسیم می‌شود؛ و سوم بیرون از چهر که آرزوی طبیعی آدمی است بر هر نیکی که می‌بیند و می‌شنود و به «آز اندوختن و از روی پستی ندادن و

نبخشیدن (خست) تقسیم می‌گردد (← وزیدگیهای زادسپرم ۳۴-۳۷). دیو دیگر، نیاز، پهلوی: niyāz، اوستایی: nyāza-، از پیشوند ny به علاوه āza از ریشه az به معنی «بستن و فشار آوردن» است (Bartholomae, 362)، که در متون پهلوی با آزیونند تنگاتنگ دارد. در بندهشن (ص ۵۲) آمده است که اهریمن، آزی و نیاز و سیج (خطر) و درد و بیماری و هوس و بوشاسب (غفلت) را در وجود آدمی نهاد. در دینکرد (مَدَن ۱۹/۳۵۹؛ نیز ← zaehner, p. 171) نیاز زاده و ثمره و فرزند (hunušak = واژه اهریمنی) آزی دانسته شده و در یادگار بزرگمهر (بند ۳۰۹) آزی و نیاز از جمله دروجان شمرده شده‌اند.

در شاهنامه، در سه جای دیگر، دو دیو آزی و نیاز با هم آمده‌اند: یکی در بیت‌های ۴۰۷۷-۴۰۷۹ از همین پادشاهی (نوشین روان)؛ دیگری در «داستان اسکندر» که از زبان برهمن گفته شده که آزی و نیاز دو دیو پتیاره و دیرساز هستند: یکی را ز کَمی شده خشک لب / یکی از فزونی ست بی خواب شب (ششم ۷۷/۱۱۰۷-۱۱۱۱)؛ و سومی در باور مزدکی است که باز هم آزی و نیاز از جمله دیوان شمرده شده‌اند (هفتم ۷۵/۲۹۲). در شاهنامه، آزی بیش‌جویی در هر چیز و امری است (← خالقی مطلق ۱۳۸۰، ص ۴۸۰). با این توضیحات می‌رسیم به بیت‌های مورد نظر. در بیت ۳۹۵۷، درباره آدم بخشنده (راد) و مقابل او آدم پست طبع پرسیده شده و، در بیت ۳۹۵۸، آزی و نیاز، دو دیو بدگوهر و ناسازگار توصیف شده‌اند. در اینجا نیاز می‌تواند به هر دو معنی «احتیاج و آرزو» و «خواهش» به کار رفته باشد و با خُردک منش در بیت ۳۹۵۷ ربط دارد. در بیت ۳۹۵۹، گفته شده است: کسی که آرزوی بیشی کند خوی او بدان دیو، یعنی دیو آزی باز می‌گردد و خوی آن دیو را می‌گیرد. روی دیگر بیش‌جویی، «فرومایگی و با رنج گنج انداختن و استفاده نکردن و نبخشیدن» است (ب ۳۹۶۰) که چنان‌که دیدیم سومین تجلی دیو آزی در باور زروانی منقول در وزیدگیهای زادسپرم است. در بیت ۳۹۶۱، گفته شده که این شخص به دیوی پرنیاز (دیو نیاز در ب ۳۹۵۷) تبدیل می‌شود و هر دو شخص، یعنی بیشی جوی و سفله طبع پرنیاز، خوی واحدی پیدا می‌کنند. بنابراین نخست آزی و نیاز دو دیو شمرده شده و در پایان، مانند روایت وزیدگیها، در یک دیو ادغام شده‌اند. (نیز توجه شود به رابطه مادری و فرزندی آزی و نیاز در روایت دینکرد)

با توجه به توضیحات بالا، افزون بر معانی‌ای که در فرهنگ‌ها برای آزی و نیاز ذکر شده

است. این دو واژه نام دو دیو نیز هست که شایسته است این معنی به صورت یکی از تفکیک‌های معانی آنها بیاید.

آسوده

مزدک، پس از بیان آموزه‌های خود نزد قباد، می‌گوید:

شکم‌گرسنه چند مردم بمرد که انبارِ آسوده جاننش ببرد

(هفتم ۲۵۷/۷۳)

در اقدم نسخه‌های شاهنامه و نیز چاپ مسکو (هشتم ۲۵۴/۴۴)، در مصراع دوم، به جای «انبارِ آسوده» «انبار را سود» ضبط شده است که در این صورت «را» را باید نشانه اضافه گرفت (سودِ انبار). در این صورت، گذشته از آنکه ضبط یگانه اقدم نسخه‌ها مشکوک است، معنی دلچسپی هم از مصراع برنمی‌آید. می‌گوید: سودِ انبار جان گرسنگان را می‌گرفت. یعنی ثروتمندان غلات را در انبارها احتکار کرده بودند و سود حاصل از این احتکار، برای ثروتمند، مرگ گرسنگان را در پی داشت. نگارنده پیش‌تر در مقاله‌ای (خطیبی ۱۳۸۶، ص ۱۶۶-۱۶۷) براساس ضبط ۱۴ نسخه دیگر، به جای «انبار را سود»، «انبار آسوده» را پیشنهاد کرد و براین اساس «آسوده» را قید گرفت به معنی «به‌سادگی»، ولی، پس از آن، به شاهی از جوامع‌الحکایات عوفی (ج ۱، قسم ۲، ص ۲۹۰) برخورد: «مردی بود در آنجا در غایت شجاعت و نهایت سخاوت... گفت: قاعده و سنت من آن است که مهمان را گوشت آسوده ندهم و جز گوشت تازه پیش او نیاورم». با توجه به معنی آسوده در این شاهد، یعنی «مانده و کهنه»، متوجه شدم که همین معنی می‌تواند در بیت شاهنامه نیز درست باشد. پس در تصحیح دفتر هفتم شاهنامه ضبط «انبارِ آسوده» (به معنی انبار دست‌نخورده و مانده) را در متن نهادم. این معنی آسوده که در ترکیباتی چون «گنج آسوده» و «زمین آسوده» نیز دیده می‌شود در فرهنگ‌های موجود فارسی نیامده است.

آسیاه

در کتاب لغت شهنامه از عبدالقادر بغدادی (شماره ۲۰۷)، ذیل واژه آسیاه، بیت زیر آمده است:

سوی شهر شد شاددل با سپاه شب تیره آمد سوی آسیاه

ضبط آسیاه - گونه دیگر آسیا - در هیچ یک از نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی نیست، ولی شاهی از آن در تفسیر ابوالفتح رازی (ج ۱۶، ص ۱۲۴) وجود دارد. در فارسی قدیم، «ه» پس از مصوّت بلند در واژه‌هایی چون «آشنا»، «چراه» و نیز در واژه «خدا» (خداه) در ترکیباتی چون «خداه کشان»، «سامان خداه» و «بخارا خداه» دیده می‌شود (صادقی ۱۳۵۷، ص ۷۹، ۹۰). بنابراین، شایسته است، در چنین مواردی، این گونه واژه‌ها یا ترکیبات، ولو آنکه در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه نیامده باشند، در فرهنگ‌های فارسی مدخل شوند، چنان‌که در لغت‌نامه و لغت‌نامه فارسی مدخل شده است.

آسیب سیب

این ترکیب در شاهنامه در دو بیت زیر به کار رفته است:

همه شب به خواب اندر آسیب سیب ز پیگارشان دل شده ناشکیب

(چهارم ۷۴۳/۴۸)

چنان است گیهان آسیب سیب پس هر فرازی نهاده نشیب

(چهارم ۱۹۱۹/۱۲۳)

آسیب سیب در این دو بیت به معنی «تشویش، دلوپسی، نگرانی و اضطراب» آمده است (خالقی مطلق ۱۳۸۵، ۱۳۵/۲) در بیت یکم، جزء دوم این ترکیب در نه نسخه به صورت شیب ضبط شده است. این ترکیب در راحة الصدور راوندی (ص ۱۴۲) در همین بیت به صورت «آسیب و سیب» و در لغت شهنامه، از عبدالقادر بغدادی (شماره ۱۳۵۱)، به همان صورت متن شاهنامه آمده است. صورت‌های دیگر این ترکیب را در شواهد دیگر نیز می‌بینیم:

«سیب و تیب: تیب تبع این سیب است، و این را معنی سرگشته باشد در شغل و کار، چنان‌که رودکی گفت:

شیب تو با فراز و فراز تو با نشیب فرزند آدمی به تو اندر به سیب و تیب»

(لغت فوس اسدی (۱)، ص ۳۶)

در پانوشت این کتاب آمده است: «نسخه‌های دیگر: شیب و تیب».

در جای دیگر: «شیب: دیگر شیفتن باشد، چنان‌که عماره گفت: بیت

نسب بود ایچ مرا با بتم عتیب مرا بی گنهی کرد شیب شیب»

(همان، ص ۳۸)

فرهنگ‌نویسان دیگر نیز کمابیش، بر اساس آنچه در لغت فرس آمده، این ترکیب و معنی و شاهد آن را درج کرده‌اند. مثلاً، در صحاح‌الفرس محمدبن هندوشاه (ص ۳۹)، آمده است: «شیب و تیب از قبیل توابع‌اند به معنی سرگشته و مدهوش و شتاب‌زده». ولی در مجمع‌الفرس سروری (۲۸۴/۱) این ترکیب به صورت معکوس «تیب و شیب» آمده با شاهد دیگری از شمس فخری:

آصف اگرچه صاحب تدبیر و رأی بود با عقل و فطنت تو، ورا تیب دان و شیب

زنده‌یاد علامه دهخدا، در لغت‌نامه، ذیل «آسیب و شیب»، پس از نقل دو بیت شاهنامه، آورده است: «در بعض نسخ شاهنامه، به جای آسیب، آشیب ضبط شده، و ظاهراً همان درست است. و کلمه آشیب و شیب در صورتی دیگر از شیب و تیب یا شیب و شیب می‌نماید». این جمله مبهم می‌نماید که به نظر می‌رسد با حذف دراز ابهام بیرون می‌آید. چنان‌که ملاحظه شد این ترکیب گاهی با واو عطف و گاهی بدون آن آمده است و این کاملاً طبیعی است؛ چه، بر اثر کاربرد، واو به کسره اضافه یا شوا تبدیل شده است (مانند ترکیب «گفتگو» و امثال آن). بنابراین چنان‌که دهخدا گفته است، بدون در نظر گرفتن واو عطف، دست‌کم دو صورت از این ترکیب به کار می‌رفته است: یکی «آسیب سیب» (شاهنامه، چهارم ۷۴۳/۴۸) یا «آسیب شیب» (همانجا، پانوش ۱۳ که ۹ نسخه از ۱۵ تا این ضبط را دارند) یا «آشیب و شیب» (حدس دهخدا) و دیگری «سیب و تیب» (لغت فرس اسدی ۱)، ص ۳۶) یا «شیب و تیب» (همانجا، پانوش ۸ که جز نسخه اساس، نسخه‌های دیگر این ضبط را داشته‌اند) یا «تیب و شیب» (مجمع‌الفرس، ۲۸۴/۱). صورت اصلی این دو ترکیب معلوم نیست. شاید هم همه این صورت‌ها به کار می‌رفته‌اند، ولی می‌توان گفت که در هر دو ترکیب ضبط «شیب» احتمالاً درست‌تر از «سیب» باشد، زیرا این واژه به‌تنهایی به همین معنی و صورت فعلی آن به معنی «آشفته شدن و پریشان شدن» به کار رفته (دیوان ناصر خسرو، ۵۲۱: šēb به معنی «پریشان شدن» (← Mackenzie). درباره این ترکیب شایسته است

فرهنگ‌نویسان به نکات زیر توجه کنند:

۱) از میان صورت‌های مختلف، درست‌ترین صورتی که در متن منابع ما آمده است به عنوان مدخل اصلی درج و صورت‌های دیگر بدان ارجاع می‌شود. در اینجا ما دو مدخل اصلی «آسیب (و) سیب» و «شیب (و) تیب» خواهیم داشت که صورت‌های دیگر هم مقابل آنها درج خواهند شد و مباحث ریشه‌شناسی و توضیحات کوتاهی درباره احتمال درستی هر یک از اجزای این ترکیب نیز (در فرهنگ جامع زبان فارسی در بخش اطلاعات تکمیلی) می‌آید.

۲) چنان‌که فرهنگ‌نویسان گفته‌اند این دو ترکیب از ترکیبات اتباعی است، ولی، به خلاف آنچه درباره ترکیبات اتباعی گفته‌اند که حتماً یک جزء آن مهمل و بی معنی است (مثلاً «فرهنگ بزرگ سخن، ذیل «اتباع»)، در اینجا هر دو جزء ترکیب معنی دار است. لازم است برخی صورت‌های این ترکیب توضیح داده شود. «آشیب» در فرهنگ نفیسی، بی‌آنکه شاهی برای آن آورده شود، چنین معنی شده است: «ترس و خوف و هراس و اندوه و رنج و تشویش و پریشانی و آشفتگی» که ما نیز برای آن شاهی نیافتیم، اما در شاهنامه شاهی وجود دارد که در آن «آشیفتن» به معنی «برانگیختن» به کار رفته و با آشیب (بن مضارع) مرتبط است:

همانا دلش دیو بفریفته‌ست که برکشتن من بیاشیفته‌ست

(پنجم ۹۱۸/۱۶۲)

خالقی مطلق در شرح این واژه نوشته است: «آشیفتن گونه‌ای است از آشوفتن به معنی خشمگین شدن و برانگیخته شدن. نویسش شیفته به معنی دیوانه نیز معنی را می‌رساند و باز هم در شاهنامه آمده است». بنابراین، مصدر «آشیب» «آشیفتن» است نه «آشییدن» و به همین سان، از آنجا که در شواهد فعلی‌ای که از «شیب» در دست است (مانند بشییم، شیبی، بشیب و جز آنها)، همه جا این فعل در زمان مضارع و وجه امری است، نمی‌توان مصدر آن را از روی این صیغه‌ها به صورت «آشییدن» بازسازی کرد. در لغت فرس، ذیل «شیب»، مصدر این فعل به صورت «شیفتن» آمده و چنان‌که گفته شد بی‌تی از عماره به عنوان شاهد آن نقل شده است. «شیفته» نیز از همین مصدر گرفته شده است

و «آشیفتن» نیز با این مصدر مرتبط و مؤید این صورت است.^۵
(۳) «تیب» در اینجا ممال «تاب» است، بن مضارع «تابیدن و تافتن» و به همان معنی «دلهره و اضطراب» که آن را در ترکیبی چون «تب و تاب» می‌بینیم. در لغت فرس اسدی (همان، ص ۲۰۶)، کلمه «تیو» – البته به معنی طاقت و توان – را داریم که آشکارا ممال «تاو/تاب» است.

آویزیدن

بسیار آویزیدن ز داری بلند بدان تا بدو باز گردد گزند
(هفتم ۳۷۴۹/۳۹۴)
آویزیدن مخفف آویزانیدن (با تخفیف «آ» ی میانی) است و آویزانیدن وجه سببی است از مصدر آویختن. به سبب کاربرد فراوان مصدر «آویختن» (در معنای متعدی) به همین معنی، آویزانیدن بسیار کم به کار رفته است (برای شاهی دیگر ← شش فصل محمد بن ایوب طبری، ص ۱۶۵).

به تمّوز رنگ خزان را گفتن

بهرام چوبین، پیش از جنگ با سپاه هرمزد چهارم، چون به همدان می‌رسد، می‌پرسد: در این شهر فال‌گویی هست؟ به او می‌گویند: در اینجا پیرزن مایه‌داری هست که:
سَخُن هرچ گوید نباشد جز آن بگوید به تمّوز رنگ خزان

(هفتم ۱۸۰۹/۶۱۹)
در مصراع یکم، بودن به معنی شدن و در نتیجه «روی دادن» به کار رفته است. می‌گوید آنچه پیش‌بینی کند، بی‌گمان، همان روی می‌دهد. تمّوز یا تموز، ماه اول تابستان، برابر تیر – مرداد (ژوئیه) کنایه است از اوج گرمای تابستان. چنان‌که در آثارالباقیه (ص ۲۶۸) آمده، گروهی را عقیده بر این بوده است که، بر اساس وضعیت آب و هوای سه روز از روزهای

(۵) این نکته را استاد، دکتر علی‌اشرف صادقی، به نگارنده یادآور شدند. با سپاس فراوان از استاد که سرتاسر این مقاله را نیز به دقت ویرایش کردند و برخی لغزش‌های مرا گوشزد فرمودند.

تمّوز، یعنی نوزدهم و بیستم و بیست و یکم، می‌توان وضعیت آب و هوایی کل پاییز را پیش‌بینی کرد. بدین ترتیب که، براساس آب و هوای روز نوزدهم تمّوز، آب و هوای «تشرین اول» (مهر - آبان)، روز بیستم تمّوز، آب و هوای «تشرین ثانی» (آبان - آذر) و روز بیست و یکم تمّوز، آب و هوای «کانون اول» (آذر - دی) را پیش‌بینی می‌کردند. مثلاً، اگر در شامگاه نوزدهم تمّوز ابری در افق نمایان می‌شد، پیش‌بینی می‌کردند که در اوایل تشرین اول (مهر) باران می‌بارد و، اگر در نیمه‌شب نوزدهم تمّوز چنین اتفاقی روی می‌داد، پیش‌بینی می‌کردند که در میانه تشرین اول باران خواهد بارید.^۶ گویا این مصراع ضرب‌المثلی بوده است که شاید امروزه برخی جزئیات دیگر آن بر ما پوشیده باشد. به هر روی، شاعر با آوردن این مصراع می‌خواهد مهارت پیرزن را در پیش‌بینی رویدادها نشان دهد. آیا عبارت کنایی یا ضرب‌المثل «به تمّوز رنگ خزان را گفتن» باید در فرهنگ‌های فارسی درج شود؟ ما در فرهنگ جامع زبان فارسی واژه‌ها و ترکیبات همه متون قدیمی و نیز غالب ترکیبات یا عبارات کنایی موجود در آثار نویسندگان و سخن‌سرایان برجسته زبان و ادب فارسی را، حتی اگر در یک متن به کار رفته باشند، می‌آوریم. بر این اساس، عبارت کنایی مورد بحث، اگرچه تنها در شاهنامه آمده است، در این فرهنگ درج و معنی خواهد شد؛ زیرا خواننده شاهنامه با خواندن این مصراع، با فرض دانستن معانی واژه‌های مصراع، معنی آن را به‌درستی در نمی‌یابد و، هنگامی که به فرهنگ جامع زبان فارسی مراجعه می‌کند، شایسته نیست که دست خالی برگردد.

پای کسی در... سالگی بودن

به هشتاد بر بود پای قباد که در پادشاهی مراکرد یاد

(هفتم ۴۴۶۴/۴۵۸)

اگر کاربرد پای در این عبارت همانند کاربرد پای در این اصطلاح امروزی باشد که «کسی پایش را گذاشته در چند سالگی»، پای قباد در هشتاد سالگی بود، یعنی قباد

۶) از دوست و همکار فاضلم، آقای مهندس یونس کرامتی، سپاسگزارم که در مورد این موضوع مرا به کتاب آثارالباقیه راهنمایی کردند.

هشتاد سالگی را هنوز تمام نکرده بود. ولی بنداری (۱۶۸/۲) ترجمه کرده است: «قباد بیش از هشتاد سال داشته است» (أناف علی ثمانین). از آنجا که بنداری بسیار نزدیک‌تر از ما به زمان فردوسی می‌زیسته (قرن ششم و هفتم هجری)، قاعدتاً باید فهم او از اصطلاحات رایج در زبان شاعر دقیق‌تر از ما بوده باشد. در اینجا برخی نسخه‌ها ضبط کهن پای را به سال ساده کرده‌اند. در مصراع دوم «کسی را در پادشاهی یادکردن» یعنی «او را به ولایت عهدی گماردن». به هر روی، در عبارت کنایی «پای کسی در... سالگی بودن» و «کسی پایش را در... سالگی گذاشته» باید در فرهنگ‌های فارسی درج شوند.

زشت‌گو، عیب‌جو

دگر گفت کای شاه برترمنش همی زشت‌گویت کند سرزنش
که چندین گزافه ببخشید گنج ز گرد آوردن ندیده‌ست رنج

(هفتم ۳۸۱۹-۳۸۱۸/۴۰۰)

ضبط زشت‌گویت تنها در اقدم نسخه‌ها (ل = نسخه موزه بریتانیا در لندن) آمده است و همه نسخه‌های دیگر عیب‌جویت دارند. درباره اصلت هر یک از این دو ضبط، داوری دشوار است. زشت‌گوی به معنی بدزبان چند بار در شاهنامه آمده است و در این موارد نسخه‌ها با یکدیگر چندان اختلاف ندارند (← ششم ۴۶۳/۲۲۶؛ هشتم ۲۱۲۷/۱۶۲). زشت‌گو در متون کهن باز به همین معنی دیده می‌شود، نه معادل عیب‌جو که در این بیت به کار رفته است. می‌توان احتمال داد که کاتب ل خودسرانه عیب‌جو را به زشت‌گو تغییر داده باشد یا اینکه، کاتب مادر ۱۴ نسخه دیگر، زشت‌گو را به عیب‌جو تغییر داده باشد. از آنجا که در سه جای دیگر شاهنامه ترکیب عیب‌جوی بی‌آنکه نسخه‌ها با یکدیگر اختلاف چندانی داشته باشند، به کار رفته است (← یکم ۳۴۵/۱۸۷؛ ششم ۵۹۶/۲۳۴؛ ۵۳/۲۵۸)، احتمال تغییر خودسرانه کاتب اقدم نسخه‌ها بیشتر است. با این همه، دشوار می‌توان واژه فارسی کهن زشت‌گوی را، آن هم در اقدم نسخه‌ها، به معنی یادشده نادیده گرفت. در بیت زیر «زشت» در معنی «عیب» به کار رفته است. بهرام چوبین خطاب به پرموده (پسر ساوه شاه)، که در اسارت خود دارد، می‌گوید:

ز تو نامه کردم به شاه جهان همی زشت تو داشتم در نهان

(هفتم ۱۲۳۸/۵۶۸)

در اینجا و در چندین بیت دیگر، ضبط زشت تنها در ل آمده است و نسخه‌های دیگر (در اینجا جز یکی)، به جای آن، عیب دارند. ما نمی‌دانیم در این بیت‌ها آیا زشت را به عیب ساده‌تر کرده‌اند یا از موارد اندکی است که کاتب ل فارسی‌گرایی کرده است. به هر روی، شایسته است هر دو واژه زشت گو و زشت در معانی ذکر شده در فرهنگ‌ها بیابند.

سخن، بخت

در همین شماره مجله فرهنگ‌نویسی، خانم اخیانی نشان داده است که واژه «کردار» در شاهنامه به معنی «بذل و بخشش» به کار رفته است. به نظر نگارنده در همان شواهد ارائه شده، این واژه می‌تواند به معنای «کردار نیک» نیز به کار رفته باشد. این نوع کاربرد تنها به این واژه محدود نمی‌شود؛ نمونه دیگر از این دست واژه‌ها، واژه سخن است که، چنان‌که خالقی مطلق نشان داده است، آن کاربرد سخن، که فرهنگ‌های فارسی آن را «کلام و گفتار» معنی کرده‌اند، دست‌کم در شش معنی به کار رفته است که از آن جمله‌اند معانی «سخن بیهوده» و «سخن نغز» (← خالقی مطلق ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵، واژه‌نامه). واژه دیگر بخت است که به هر دو معنی «بخت نیک» و «بخت بد» به کار رفته است:

کتایون بدو (گشتاسب) گفت کای بدگمان	مشو تیره با گردش آسمان
چو من با تو خرسند باشم به بخت	تو افسر چرا جوئی و تاج و تخت

(پنجم ۲۸۳-۲۸۲/۲۲)

بدو گفت بیژن که این کار سخت به اومید آنم که بگشاد بخت

(سوم ۹۸۰/۳۷۶)

سپاس از جهاندار کین رنج سخت به شادی و خوبی سر آورد بخت

(دوم ۹۲/۴۲)

بخت بد:

بگفتش که بر من چه آمد ز بخت به خاک اندر آمد سر و تاج و تخت

(دوم ۲۲۵/۱۷)

سرانجام بختش کند خاکسار برهنه شود آن سر تاجدار

(پنجم ۳۵۲/۱۰۹)

این کاربرد دوگانه واژه بخت تنها به شاهنامه محدود نمی‌شود، در شعر حافظ نیز در چند بیت به کار رفته است (خطیبی ۱۳۸۷، ص ۲۹۵-۲۹۶). بنابراین واژه‌هایی خنثی چون کردار، سخن و بخت افزون بر آنکه با صفت‌های «نیک» یا «بد» به کار می‌روند، گاهی ممکن است بافت شواهدی که این واژه‌ها در آنها به کار رفته‌اند نیز همین صفت‌ها را به خواننده القا کنند. ولی باید به این نکته توجه کنیم که در این صورت کردار به معنی «کردار نیک» یا «کردار بد» و بخت به معنی «بخت نیک» یا «بخت بد» و جز آنها در فرهنگ درج نخواهند شد. همچنان‌که در شاهد «من دعا کردم و از شش جهت آواز آمد»، به خلاف آنچه در برخی فرهنگ‌ها (لغت‌نامه دهخدا، لغت‌نامه فارسی) آمده است، آواز به معنی «آمین» نیست، بلکه همان معنی معمول خود را دارد، منتها در اینجا شاعر «آواز آمین» را در ذهن خود داشته و با حذف مضاف‌الیه کوشیده است معنی این ترکیب اضافی را از طریق مضاف القا کند.

مرّه، مره، مر

در داستان موزه‌فروش باکسری، آنگاه که انوشیروان در گیرودار جنگ با رومیان برای تأمین مخارج سپاهیان با خزانه تهی روبه‌رو می‌شود، موزه‌فروش ثروتمندی می‌پرسد: پادشاه چند درم نیاز دارد؟ سپس:

چنین گفت کای پرخرد مایه‌دار چهل مرّه، هر مرّه‌ی صد هزار

(هفتم ۴۲۲۵/۴۳۵)

در مصراع دوم مرّه به معنی «بار و دفعه» است. به موزه‌فروش می‌گویند: کسری خزانه ۴۰ بار، هر بار ۱۰۰ هزار که می‌شود: ۴۰۰۰۰۰۰ درم.

در لغت‌نامه دهخدا، ذیل مرّه، چنین آمده است: «(مأخوذ از عربی یا معرب از فارسی) باره. کَرْت. بار. باره. نوبت. دفعه. کش. پی. راه. سر. این کلمه یا فارسی و یا تعریب از باره فارسی است. جوالیقی در المعرب (ص ۱۸۴) آرد: قال ابن قتیبه و ابن درید فی قول العجاج: یوم خراج تخرج السمرجا، اصله بالفارسیه، سه مره».

واژه مَره فارسی است، از پهلوی marag که در فرهنگ پهلوی مکتزی به معنی «عدد» درج شده و گویا به صورت مَرّه به معنی «بار و دفعه» به عربی راه یافته است. بنابراین، واژه «سمرج» منقول در کتاب جوالیقی مرگب است از سه + مَرگ. این واژه در پهلوی غیر از «عدد» به معنی «بار و دفعه» نیز به کار می‌رفته که توسّعی از همان معنی «شماره» است. پس واژه مَره یا مَرّه در بیت بالا و نیز در شعر دیگر شاعران پارسی‌گوی، واژه‌ای است فارسی به هر دو معنی «عدد» و «بار و دفعه» و به هیچ روی معرّب «بار» فارسی – آن گونه که در لغت‌نامه آمده – نیست. در فرهنگ بزرگ سخن نیز واژه مَرّه از مرّة عربی مأخوذ دانسته شده و برای آن سه معنی «دفعه، بار»، «شماره، تعداد» و «گذرگاه» همراه با شواهدی از نظم و نثر فارسی آورده شده است، ولی چنان‌که گفتیم اصل مَرّه فارسی است و، بجز جوالیقی، نویسنده گمنام مجمل‌التواریخ والقصص (ص ۵۱۷) نیز به فارسی بودن آن تصریح دارد: «ساو به عبارت و لفظ پهلوی آن است که تقریری بر کسی نهند که چندینی بدهد چون جزیت و جزیت، گزیت است معرّب کرده و مَرّه عدد باشد به پارسی پس سامره خواندندی یعنی به عدد سرها جزیت ستاند». در این گزارش، نویسنده مجمل‌التواریخ به خطا «سامره» را به «عدد سرها» معنی کرده که اشتقاق‌سازی عامیانه است. در اینجا «سامره» همان «سه مَره» است به معنی «سه بار و دفعه» که به دفعات ستاندن «جزیت» اشاره دارد.

رودکی (دیوان، ۱۰۶۹؛ قس: اسدی، لغت فرس (۲)، ۴۳۱) گفته است:

در راه نشاپور دهی دیدم بس خوب انگشته او را نه عدد بود و نه مَرّه

«انگشته» وسیله‌ای بوده است که برزیگران خرمن را بدان باد می‌دادند، سه شاخه، پنجه.

در دیوان عنصری (ص ۲۳۵) آمده است:

در او سپاهی محکم چو کوه و جمله چو ابر ز تیزی آتش و از مَره قطره باران

در دو شاهد بالا مَره به معنی «تعداد و شمار» است و در شاهد زیر به معنی «بار و دفعه».

سیف فرغانی (۱۵۷/۲):

پنجه‌ویک مَره مرغ دل من کرد شکار ابروی همچو کمان تو و تیر تقدیر^۷

(۷) در لغت‌نامه، شاهد زیر نیز از ناصرخسرو آمده است (در دیوان این شاعر نیست):

آزادگی و طمع به هم ناید من کرده‌ام آزمون به صد مَرّه

شواهد بالا نشان می‌دهند که واژه مره هم با تشدید و هم بدون تشدید «ر» به کار می‌رفته است. بجز مره واژه مر به معنی «تعداد و شمار» در پهلوی (mar) و فارسی به کار می‌رفته است. در لغت‌نامه دهخدا در یکی از تفکیک‌های مر چنین آمده است: «متعدد، فراوان» و شواهدی از شاهنامه و گرشاسب‌نامه برای ترکیب «بسیار مر» نقل شده است. اما مر در این ترکیب به همان معنی «تعداد و شمار» است و کل ترکیب «بسیار مر» به معنی فراوان و متعدد.

منابع

- ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ۲۰ جلد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم، تهران ۱۳۱۷.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱)، لغت فرس، به کوشش فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۲)، لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- امیر معزّی، دیوان، به کوشش عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۱۸.
- انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- اوحدی مراغی، رکن‌الدین، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۰.
- بندش، ترجمه مهرداد بهار، توس، تهران ۱۳۶۹.
- بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش زاخاؤو، لایپزیک ۱۹۲۳.
- ثغری، عماد بن محمد، طوطی‌نامه (جواهرالاسمار)، به کوشش شمس آل‌احمد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، زوّار، تهران ۱۳۶۸.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۲، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز، تهران.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۰-۱۳۸۵ / ۲۰۰۱-۲۰۰۶، یادداشت‌های شاهنامه، بنیاد میراث ایران (بخش یکم و دوم) نیویورک.
- خطیبی، ابوالفضل، ۱۳۷۷، «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه از آغاز تا امروز»، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۳، ص ۳۷-۵۷.

- ____، ۱۳۸۶، برگزیده مقاله‌های نشر دانش (ش ۱۱) درباره شاهنامه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ____، ۱۳۸۷، «فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک: منشأ تقدیرباوری در شعر حافظ»، جشن‌نامه استاد اسماعیل سعادت، زیر نظر حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دبیرسیاقی، محمد ۱۳۴۸، کشف‌الایات شاهنامه فردوسی، انجمن آثار ملی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران ۱۳۷۷.
- راوندی، محمد، راحة‌الصدور و آية‌السرور، به کوشش محمد اقبال، کتابفروشی تأیید اصفهان / امیرکبیر، تهران ۱۳۳۳.
- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمد، دیوان، در احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، از سعید نفیسی، شرکت کتابفروشی ادب، تهران ۱۳۱۸.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد، مجمع‌الفرس، مؤسسه علی‌اکبر علمی، تهران ۱۳۳۸.
- شیرانی، حافظ محمودخان، ۱۳۶۹، در شناخت فردوسی، ترجمه شاهد چوهدری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- طبری، محمد بن ایوب، شش فصل (معرفة‌الاسطرلاب)، به کوشش محمدامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۱.
- عبدالقادر بغدادی، لغت شهنامه، به کوشش کارلوس زلمان، سن پترزبورگ ۱۸۹۵.
- عنصری بلخی، حسن بن احمد، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، سنایی، تهران ۱۳۶۳.
- عوفی، محمد، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الوایات، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱)، شاهنامه، به کوشش ی. ا. برتلس و دیگران، مسکو ۱۹۶۰-۱۹۷۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۲)، الشاهنامه، ترجمه کهن فتح‌بن علی بنداری، به کوشش عبدالوهاب عزّام، قاهره، دارالکتب المصریه ۱۳۵۱ق/ ۱۹۳۲م.
- فردوسی، ابوالقاسم (۳)، شاهنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی حاج محمدعلی علمی / ابن سینا، تهران ۱۳۳۵.
- فردوسی، ابوالقاسم (۴)، شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ج (جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، نیویورک، بنیاد میراث ایران، ۱۳۶۶-۱۳۸۶ / ۱۹۸۱-۲۰۰۷، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل بن ابی‌الحسین، کتاب‌النقض، به کوشش جلال‌الدین محدّث ارموی، تهران ۱۳۳۱.
- گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، به کوشش محمدجعفر محجوب، بنگاه نشر اندیشه، تهران ۱۳۳۷.
- لغت‌نامه فارسی، محمد دبیرسیاقی و دیگران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۶۳.
- مجم‌الشواریخ والقصص، به کوشش محمدتقی بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، توس، تهران ۱۳۶۴.

- ناصرخسرو قبادیانی، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح‌الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۱.
- نظامی گنج‌ای، الیاس بن یوسف، لیلی و مجنون، به کوشش بهروز ثروتیان، توس، تهران ۱۳۶۲.
- وزیدگیهای زادسپرم، تصحیح متن، آوانویسی و ترجمه از محمدتقی راشد محضّل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- یادگار بزرگمهر، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، مجموعه مقالات ماهیار نوابی، به کوشش محمود طاووسی، شیراز ۱۳۵۵.

Bartholomae, Ch. 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Makenzie, D. N. 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Zaehner, R. C. 1955, *Zurvan: A Zoroastrian Dilemma*, Oxford.

